"خوزیان" پزشکانی از جندی شاپور

فرزانه غفاری[الف*]، محسن ناصری[ب]

[الف] گروه تاریخ و متون پزشکی، دانشکده‌ی طب سنّتی و عصر اسلامی، دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی (ره)، تهران، ایران
[ب] گروه فارماکولوژی و گروه طب سنّتی ایران، دانشکده‌ی پزشکی، دانشگاه شاهد، تهران، ایران

چکیده

با مطالعه‌ی برخی کتاب‌های طبی قدیم همچون «الحاوی» رازی، «القانون» ابن‌سینا، «الجامع» ابن‌بیطار و «الصیدنه» بیرونی بارها با واژه‌های «خوز» و «خوزی» در عبارت‌های مختلف و با ساختارهای گوناگون روبرو می‌شویم. عبارت‌هایی مانند «قال الخوزی»، «قال الخوز»، «قالت الخوز»، «قال الخوز قاطبة»، «اجتمعت الخوز علی» و ... دلالت بر فرد یا گروه و یا مکتبی خاص می‌کند که دیدگاه‌های خاصی در زمینه‌ی طب و داروسازی ارایه نموده است.

از شواهد بدست آمده، چنین به نظر می‌رسد که خوزیان پزشکانی از جندی‌شاپور بوده‌اند که همگام با دیگر جندی شاپوریان از دیرباز به فعالیت‌های علمی و تحقیقاتی در زمینه‌ی طب و داروسازی مشغول بوده و مکتب طبّی مستقلی داشته‌اند. آن‌ها اقدام به ارایه‌ی دیدگاه‌های جمعی و یا انفرادی در کتاب‌های پزشکی خود می‌نمودند. نام برخی از کتاب‌های ایشان با عناوین «کناش الخوز»، «جامع الخوز» و «شوسماهی للخوز» در کتاب‌های پزشکی کهن آمده است.

در این تحقیق بر آنیم که با تکیه بر مستندات به دست آمده به معرفی خوزیان و جایگاه ارزشمند ایشان در عرصه‌ی پزشکی، در جندی‌شاپور بپردازیم.

واژگان کلیدی: جندی‌شاپور، خوزیان، خوز و خوزی

مقدمه

با مطالعه‌ی برخی کتاب‌های طبی قدیم همچون «الحاوی» رازی، «القانون» ابن‌سینا، «الجامع» ابن‌بیطار و «الصیدنه» بیرونی، بارها با برخی دیدگاه‌ها و نظرات پزشکی روبرو می‌شویم که با عبارت‌هایی همچون «قالت الخوز[1]»، «قال الخوزی[2]»، «الخوزی[3]»، «قالت الخوز قاطبة[4]»، «اجتمعت الخوز علی[5]»، «یقول الخوز[6]» و... که دلالت بر فرد یا گروه و یا مکتبی خاص می‌کند، آمده‌اند. طبق شواهد به دست آمده چنین به نظر می‌رسد که خوزیان گروهی از دانشمندان جندی‌شاپوری بوده‌اند که مکتب طبی مستقلی داشته‌اند. آن‌ها از دیرباز به فعالیت‌های علمی و تحقیقاتی در زمینه‌ی طب و داروسازی مشغول بوده و بر مستندات تجربی و تاریخی پزشکی ایران تکیه داشته‌اند.

آنچه مسلم می‌باشد، این است که مرکز آموزشی و بیمارستانی جندی‌شاپور آنچنان بلندآوازه بود که دانش پژوهان بسیاری را از سرزمین‌های دیگر به سوی خود جذب می‌کرد و روز به روز بر تعداد دانشمندان به خصوص در عرصه‌ی پزشکی در آنجا افزوده می‌شد، درخشش ایرانیان از جمله خوزیان در این مرکز بزرگ علمی- تحقیقاتی کاملاً مشهود بوده است. به گفته‌ی قفطی کار جندی‌شاپوریان در دانش

* فرد مسوول مکاتبات: f_ghaffari@sbmu.ac.ir

[Downloaded from jiitm.ir on 2026-11-08]

پزشکی همچنان رو به ترقی نهاد و بر اساس طبیعت سرزمین خود چنان به درمان بیماران پرداختند که در دانش‌ها نمایان شدند و گروهی از ایشان در شیوه‌های درمانی بر یونانیان و هندیان برتری یافتند (۱).

در این تحقیق بر آنیم که به معرفی خوزیان و برخی دیدگاه‌های آنان با تکیه بر شواهد به دست آمده بپردازیم.

اینک برای روشن شدن جایگاه «خوزیان» در جندی‌شاپور و آشنا شدن با دو واژه‌ی «خوز و خوزی» اشاره‌ای مختصر به وضعیت تاریخی و جغرافیایی خوز، زبان و دبیره‌ی خوز، جندی‌شاپور و اساتید آن می‌شود:

تاریخ و جغرافیای خوز:

خوزستان یا سرزمین اهالی خوز، واقع در جنوب غربی ایران در دوران هخامنشیان از جغرافیای وسیعی برخوردار بوده است و بخش‌های شمال و شمال شرقی آن، سرزمین‌های با صفا و کوهستان‌ها و جنگل‌های فراوان در برداشته و بخش‌های جنوبی و نواحی دیگر آن دارای آب و هوای گرم و مرطوب و دشت‌های حاصلخیز و جلگه‌ای سرسبز و پر آب بوده است. خوزستان از دیرباز مهد تمدّن و فرهنگ بوده و قابلیت‌های سرشاری در این زمینه داشته که تاریخ، گواه صادقی بر این ادعا است (۲).

اصطخری شهرهای خوزستان را اینگونه ذکر می‌کند:

یکی از ولایات خوزستان اهواز است که همان نام هرمز شهر است و آن ولایت بزرگی است که دیگر ولایات به آن منسوب می‌شود و دیگری عسکر مکرم و تستر و جندی‌شاپور و سوس و رامهرمز و سوق (۳).

یاقوت حموی درباره‌ی خوز چنین می‌گوید:

نام سرزمین خوزستان است که به آن «خوز» اطلاق می‌شود و به اهالی آن سرزمین نیز «خوز» گفته می‌شود که به هنگام نسبت دادن کسی به آنجا «خوزی» نامیده می‌شود (٤).

درباره‌ی زبان و گویش خوزیان نیز باید اذعان نمود که ایشان به زبان و لهجه‌ی خوزی سخن می‌گفته‌اند. ابن‌حوقل چنین آورده است:

زبان عامه‌ی مردم خوزستان فارسی و عربی است و جز این‌ها زبان دیگری به نام خوزی است که نه عبرانی است نه سریانی و نه فارسی (۵).

چنانکه دانشمندان خوزی نیز لهجه‌ی خوزی داشته‌اند؛ به عنوان مثال سهل کوسج (زنده در سده‌ی دوّم هجری) پدر شاپور سهل از پزشکان برجسته‌ی اهوازی در جندی‌شاپور، لهجه‌ی خوزی داشته و ابن ابی اصیبعه در شرح حال او به آن اشاره کرده است: «وکانت فی لسانه لهجة خوزیة» (٦). ترجمه: وی لهجه‌ای خوزی داشته است.

درباره‌ی دبیره و زبان خوزی و دیرینگی آن در بخش «پیش گفتاری بر آموزش دبیره‌های میخی پارسی باستان و خوزی هخامنشی» نیز چنین آمده است:

بسیار هویدا و روشن است که داریوش تنها دبیره‌ی میخی پارسی را ویرایش کرده و آراسته است، همچون همان کاری که درباره‌ی دبیره‌ی خوزی (ایلامی، هلتمتی‌ای) و بابیروشی (بابلی) به انجام رسانده است. دبیره‌ی خوزی در گذر زمان ساده‌تر و شاید هم زیباتر شده است؛ ولی در نوشته‌های هر دوره، گاه یک نشان و نویسه به چند ریخت نگاشته می‌شده است. این در حالی است که در زمان هخامنشیان پس از واپسین ویرایش‌ها به گونه‌ای یکسان و یکنواخت در آمد و این ناهمگونی از میان رفت و از آن پس همه‌ی نویسه‌های خوزی یکسان نگاشته شد... در کنار زبان و دبیره‌ی پارسی، دوّمین نگارش سنگ نوشته‌های هخامنشی با دبیره و زبان خوزی انجام یافته است، همان زبان بومی نواحی باختری و نیمروز باختری ایران زمین که تا چند سده پس ازدوره‌ی اسلامی نیز زنده بوده و در این سرزمین به آن سخن می‌گفته‌اند (۷).

پیرنیا در این رابطه می‌نویسد:

کتیبه‌های باقیمانده در مقابر شاهان هخامنشی از جمله کتیبه‌ی موجود در مقبره‌ی داریوش اوّل، به سه زبان: پارسی قدیم، عیلامی، و آسوری (بابلی) می‌باشد، که زبان عیلامی همان زبان خوزی در خوزستان (عیلام قدیم) است (۸).

دانشگاه جندی شاپور:

شهر جندی‌شاپور که در قدیم به آن نیلاط می‌گفته‌اند. شهری فراخ نعمت و پربرکت بوده است (٤). مقدسی چنین می‌گوید:

[Downloaded from jiitm.ir on 2026-11-08]

جندی‌شاپور حوزه‌ای است که شاپور آن را آباد کرده بنام خویش بست. در مرز کوهستان و دلگشا می‌باشد. گویند پایتخت شاهان بوده و در آن شکر بسیار می‌پزند (۹).

ابوحنیفه دینوری درباره‌ی تأسیس جندی‌شاپور می‌گوید:

چون شاپور پسر اردشیر به خاک روم لشگر کشید، کشورهای قالوقیه و قبدوقیه را بگشاد و در خاک روم پیش رفت، سپس به عراق بازگشت و به خوزستان رفت تا جایی را برای ساختن شهری برگزیند و رومیانی را که همراه آورده بود در آنجا نشیمن دهد. پس شهر جندی‌شاپور را پی‌افکند (۱۰).

محمدی نیز در این باره چنین آورده است:

جندی‌شاپور شهرت خود را به واسطه‌ی فرهنگستان و بیمارستانی که در آن به وجود آمده بود و در طی چندین قرن از بزرگ‌ترین مراکز علمی شرق به شمار می‌رفت بدست آورد. بطور تحقیق نمی‌توان گفت که این شهر از چه زمانی این مقام علمی را احرازنموده است؛ ولی مسلم است که مقدمات این امر پیش از دوره‌ی انوشیروان (۵۷۹-۵۳۱ م) فراهم شده بود و در دوره‌ی انوشیروان اهمیّت آن روزافزون وتوسعه‌ی آن چند برابر گردید (۱۱).

دانشگاه جندی‌شاپور نیز که روزگاری مرکز برخورد اندیشه‌های نام آور ترین و بلند آوازه ترین مردان دانش و مرکز تجمع دانشمندان و بزرگترین مکتب پرورش حکمای قبل و بعد از اسلام بود، توسط شاپوربن اردشیر (۲۷۱-۲۴۱ م) در شهر جندی‌شاپور بنا شد و توسط شاپور دوّم «ذوالأکتاف» (۳۸۲-۳۱۰ م) مرمت و بازسازی شد و در زمان انوشیروان (۵۷۹-۵۳۱ م) تکمیل و توسعه یافت (۱۲).

این دانشگاه دارای برخی ویژگی‌های خاص علمی و فرهنگی بود؛ چنان که اساتید آن نیز از خصوصیات علمی، اخلاقی و رفتاری ارزشمندی برخوردار بودند. اینک به گوشه‌ای از آن به اختصار پرداخته می‌شود:

۱) اخذ بهترین شیوه‌های پزشکی و توسعه و ترویج آن

جندی‌شاپوریان محاسن شیوه‌های پزشکی ملت‌های مختلف را اخذ کرده و با مباحثه و تحقیق مطالب جدیدی به دانش پزشکی افزودند به طوری که عده‌ای طب جندی‌شاپور را از طب یونانی و هندی برتر می‌دانسته‌اند. چنان که پیش از این هم اشاره شد قفطی در این رابطه چنین می‌گوید:

بدان که اهل جندی‌شاپور همیشه اطبا و در میان ایشان حذاق می‌بوده‌اند و از زمان اکاسره اهل آنجا به این صناعت مشهور بوده‌اند... و همواره کار طبابت، در آنجا روز به روز تضاعف و تزاید گرفت، تا اکثر آنجا در صناعت فایق و سرآمد گشتند، به حدی که جماعتی، طریقه‌ی ایشان را بر طریقه‌ی یونانیان و هندیان ترجیح دادند و دستورها و قانون‌ها ابداع نمودند و کتاب‌ها جمع کردند.

از این‌رو دانش‌پژوهانی جهت شرکت در نشست‌های علمی به این مرکز علمی روی می‌آوردند. چنانکه به برخی از این مناظرات علمی در تاریخ اشاره شده است، به عنوان مثال قفطی ذکر می‌نماید که در سال بیستم پادشاهی انوشیروان، به فرمان وی، اطبای جندی‌شاپور گرد هم آمدند و به بحث و تبادل نظر و مناظره‌ی علمی پرداختند که ظاهراً به صورت مکتوب در آمده بود و قفطی از آن چنین یاد کرده است: «و سخن هرکس را ثبت و ضبط نمودند» و در ادامه آورده است که با اندکی تأمل در مسایل و ابداعات جندی‌شاپوریان می‌توان به فضل و غزارت علم ایشان استدلال نمود (۱).

۲) سفر دانشمندان به سرزمین‌های دیگر

یکی از اقدامات برجسته‌ی شاهان ایرانی به خصوص در دوره‌ی ساسانی، فرستادن دانشمندان به مناطق دیگر جهت بدست آوردن اطلاعات و علوم جدید و یا بازگرداندن آثار علمی از دست رفته‌ی ایرانیان بود.

یکی از قدم‌های برجسته‌ی دیگر در توسعه‌ی دانش پزشکی در این دوره، سفر برزویه که عهده‌دار ریاست هیأتی از پزشکان ایرانی به هندوستان بود، می‌باشد. برزویه‌ی درستبد با جمعی از پزشکان ایرانی بدین منظور به هندوستان مسافرت کردند تا کتاب‌های طبّی هندی را با خود به ایران آورده و آن‌ها را نیز مورد استفاده قراردهند. می‌توان گفت که این مسافرت برای آموزشگاه و بیمارستان جندی‌شاپور آثار نیکی داشته و بر اهمیت و سرمایه‌ی علمی آن بسیار افزوده

[Downloaded from jiitm.ir on 2026-11-08]

است (۱۱).

کنـــــون من به دستوری شهریار
بپیمایـــم این راه دشـــوار خوار
بســـی دانشـــی رهنـــمای آورم
مگر کاین شگفتی به جای آورم (۱۳)

ابن ندیم دربارهی سعی و تلاش ایرانیان بـرای بازگردانـدن میراث علمی به یغما رفتهی خود از طریق سفر به سرزمینهای دور همچون هند، چـین و روم و اهتمـام آنـان بـه برگردانـدن دوبارهی آنها به زبان فارسی، چنین میگوید:

تا آنکه اردشیر بن بابـک از خانـدان ساسـان بـه پادشـاهی رسید و آن پراکندگیها و جداییها را مبدل به اتحاد و یگانگی نمود، دشمنان را سرکوب کرده و بـر شـهرهـا اسـتیلا یافـت و مردم را به دور خود جمع کرد و آن تعصب و دستهبنـدیهـا را از میان ایشان برداشت، و همینکه زمام کلیـهی امـور را بدسـت گرفت، مردمانی را به هنـد و چـین و روم فرسـتاد تـا از تمـام کتابهایی که نزدشان بود، نسخهبرداری نمایند و به جـستجوی مقدار کمی هم کـه در عـراق بـود، برآمـده و همـهی آنهـا را جمـعآوری کـرده و از آن پراکنـدگی در آورده و اخـتلاف و تباینی که در آنها پیدا شده بود برطرف نمود و پسرش شـاپور نیز پس از وی، همین رویه را دنبال کرد تا آنکه تمام کتـابهـا به پارسی درآمد و پس از او، کسری انوشیروان نیز برای علاقـه و محبتی که بـه علـم و دانـش داشـت بـه جمـع و تـألیف آن کتابها پرداخت و به آن عمل مینمود (۱٤).

چنانکه در تاریخ آمده است اسکندر مقدونی بـا دسـتیابی بـه شهر استخر و ویرانی آن و سوزاندن کتابها و نیز انتقـال برخـی از آنها به سرزمین خود و استنساخ آنها به زبان قبطی و یونـانی و نابودی کتابهای ایرانی پس از ایـن مرحلـه موجـب شـد کـه ثروت عظیم ایرانیان پس از انتقال آن به سـرزمینهـای غربـی رو به کم رنگ شدن برود (۱۲) و ایـن اقتبـاس و استنـساخ بنـا بـه تصریح ابن ندیم بیشتر در نجوم و طب ایرانی بوده است (۱٤).

جرجی زیدان مورخ معروف مسیحی عرب نیز در این بـاره چنین میگوید:

نقل کتب علمی یونان به زبان پهلوی به دستور شـاپور، بـه منظور برگشت علوم ایران از یونان و یا به عنـوان معاوضـه بـه مثل بوده است (۱۵).

محمدی در رابطـه بـا زبـان علمـی جنـدیشـاپور پـس از انوشیروان اینچنین مینویسد:

از دوران انوشیروان به بعد سعی میشد تـا کتـابهـا را بـه زبان پهلوی نوشته و در اختیار پژوهندگان قرار دهند. پـس دور از حقیقت خواهد بود، اگر ما تصور نماییم در عصر انوشـیروان عصری که برای تحصیل کتـابهـای خـارجی نماینـدگانی بـه کشورهای دور دست فرستاده میشدند و با تحمـل صـد گونـه رنج و مشقت، نسخههایی از آنها را بدست میآورده و به زبان پهلوی ترجمه مینمودهاند، در یک آموزشگاه مهم ایرانی ماننـد جندیشاپور کتابهای طبی و زبان رسمی آنجـا، غیـر از زبـان رسمی ایران باشد. وجود اطبای سریانی یا یونـانی هـم در ایـن آموزشگاه دلیل آن نتواند بود که زبان آنجا یونـانی یـا سـریانی باشد؛ چنانکه در تاریخ آمده است، اورانیوس در دربـار شـاپور دوّم و پولوس پارسی و بـسیاری از مـسیحیان دیگـر در دربـار خسرو انوشیروان از سریانیان بودند و مع ذلک آثـار ایـشان بـه پهلوی بود؛ بلکه پولوس پارسی خـود متـرجم آثـار یونـانی بـه پهلوی گردید.

البته در مورد رسـمیت زبـان پارسـی در جنـدیشـاپور در دورهی پـس از اسـلام، شـواهد متقنـی وجـود دارد، از جملـه قفطـی اشـاره دارد کـه وقتـی جـورجیس، رئـیس بیمارسـتان جندیشاپور، برای معالجهی منصور، خلیفهی عباسی بـه بغـداد احضار شد و به حضور خلیفه رسید (۱٤۸ ﻫ.ق) او را با زبـان پارسی و عربی ثنا گفت و منصور از حسن منطق و منظـر او در شگفت شد (۱).

همچنین وقتی بُختیشوع پسر جورجیس به خـدمت هـارون الرشید رسید (۱۷۱ ﻫ.ق) با زبان عربی و پارسـی بـا او سـخن گفت (۱٦).

ماسویه (زنده در سدهی دوّم هجری) نیز که حدود ۳۰ سال در بیمارسـتان جنـدیشـاپور خـدمت مـینمـود فقـط پارسـی میدانست و این از نظر خلیفه یک ضعف به شـمار مـیرفـت؛ ولی چون در درمـان وارد بـود و تجربـههـای پزشـکی فـراوان داشت در دربار جایگاهی مشابه جایگاه جبرئیل به او داده شـد:

[Downloaded from jiitm.ir on 2026-11-08]

(٦) «و کان أعجمی اللسان و لکنه کان بصیراً بالعلاج کثیر التجارب فصیره نظیرا لجبرئیل» ترجمه: او پارسی زبان بود ولی در امر درمان، بصیرت و تجربه‌ی فراوانی داشت که او را در جایگاهی نظیر جایگاه جبرئیل قرار داد.

۳) تسامح دینی و اخلاق پزشکی در دانشگاه جندی‌شاپور

نکته‌ی مهم دیگر اینکه در آموزشگاه جندی‌شاپور مباحثات و مجادلات دینی و کلامی راه نداشت و این مؤسسه، فقط راه علمی خود را می‌پیموده است. به عنوان مثال در نیمه‌ی اوّل قرن پنجم میلادی واقعه‌ای اتفاق افتاد که اعتبار و اهمیّت علمی جندی‌شاپور را افزایش داد و آن مهاجرت عده‌ای از مسیحیان نسطوری از آسیای صغیر به جندی‌شاپور بود که در این شهر اقامت گزیدند و چون در بین ایشان دانشمندان و پزشکان هم بودند که با خود کتاب‌های چندی در طب و فلسفه آورده و به تدریس آن‌ها پرداختند، از این‌رو رونق مدرسه‌ی جندی‌شاپور روزافزون گردید. از طرفی پناهنده شدن برخی دانشمندان مشهور یونانی نیز به اعتلای بیشتر دانشگاه جندی‌شاپور کمک نمود. بدین ترتیب که ژوستینیس امپراتور مستبد روم در سال ۵۲۹ میلادی فرمان بسته شدن دبستان‌های آتن و اسکندریه و رها را صادر نمود. هفت نفر از بزرگان مدرسه‌ی آتن که شیوه‌ی نوافلاطونی داشتند به تیسفون پناهنده شدند و از طرف انوشیروان به گرمی پذیرفته شدند (۱۷).

گذشته از این در جندی‌شاپور اطبای هندی نیز بوده‌اند که طب هندی تدریس می‌کردند و کتاب‌های هندی توسط ایشان ترجمه می‌گردید (١٤). در واقع در این آموزشگاه، هم از مسیحیان یونانی و سریانی بودند و هم از زرتشتیان ایرانی و دانشمندان هندی و احتمالاً پیروان دیگر ادیان، لیکن نه از تأثیر کلیسا در آنجا خبری بود و نه از نفوذ موبدان نشانه‌ای در آن یافت می‌شد و نه از تبلیغ ادیان دیگر اثری مشاهده می‌گردید، بلکه در آنجا مطالعات و فعالیت‌های علمی و پژوهشی که آمیخته‌ای از تجارب علمی و عملی همه‌ی آن‌ها بوده وجود داشته است؛ چنانکه برخی پزشکان عرب نیز از جمله حارث بن کلده ثقفی، نصربن حارث، ابن اثال مسیحی و ابن ابی‌رمثه تمیمی را می‌بینیم که برخی در عصر جاهلیت و برخی در دوره‌ی اسلامی به جندی‌شاپور آمده و در آنجا پزشکی آموخته‌اند (۱۸).

چنان که اشاره شد، آموزشگاه جندی‌شاپور هر چند در ایران قرار داشت و از هر جهت یک مؤسسه‌ی ایرانی به شمار می‌رفت، لیکن اختصاص به پزشکان ایران و طب ایرانی نداشت؛ بلکه پزشکان و دانشمندان دیگر نیز در آنجا حضور داشتند و آثار علمی ایشان در آنجا تدریس می‌شد و مورد استفاده قرار می‌گرفت.

یکی از نکات قابل توجه در دوره‌ی حیات جندی‌شاپور اهمیت دادن اساتید و پزشکان به اخلاق پزشکی بوده است به عنوان مثال گوشه‌ای از سخنان ارزشمند و اخلاق مدار برزویه طبیب «پزشک انوشیروان» در ذیل ارایه می‌گردد:

پوشیده نماند که علم طب به نزدیک همه‌ی خردمندان و در همه‌ی دنیا ستوده است و در کتب طب آورده‌اند که فاضل‌ترین اطبا آن است که بر علاج از جهت ثواب آخرت مواظبت نماید که به ملازمت آن سیرت نصیب دنیا هر چه کامل‌تر بیابد و رستگاری عقبی مدخر گردد، چنانکه غرض کشاورز در پراکندن تخم دانه باشد که قوت اوست امّا کاه که علف ستور است به تبع حاصل آید. در جمله بر این کار اقبال تمام کردم و هر جا بیماری نشان یافتم که در وی امید صحّت بود معالجه‌ی او بر وجه حسبت کردم و چون چندی بگذشت و طایفه‌ای از امثال خود را در مال و جاه بر خویشتن سابق دیدم، نفس بدان مایل گشت و تمنّی مراتب این جهانی بر خاطر گذشتن گرفت و نزدیک آمد که پای از جای برود با خود گفتم ای نفس میان منافع و مضار خویش فرق نمی‌توانی کردن و اگر در عاقبت کارها و هجرت سوی گور فکرتی شافی واجب داری حرص و شره این عالم فانی بر تو به سر آید و قوی‌تر سببی ترک دنیا را مشارکت مشتی دون عاجز است که بدان مغرور گشته‌اند. از این اندیشه‌ی ناصواب درگذر و همّت بر اکتساب ثواب آخرت مقصور گردان که راه مخوفست و رفیقان ناموافق و رحلت نزدیک و هنگام حرکت نامعلوم ... (۱۹).

مورد دیگر بیانات اخلاقی «دهشتک» رئیس بیمارستان جندی‌شاپور به هنگامی است که جبرئیل پزشک خاص هارون الرشید (۱۹۳-۱۷۰هـ‌ق) متعاقب امر خلیفه او را به بغداد

[Downloaded from jiitm.ir on 2026-11-08]

احضار می‌کند و از او می‌خواهد ریاست بیمارستان بزرگ بغداد که مزایای فوق العاده و اسم و رسم فراوان دارد، بپذیرد، دهشتک شجاعانه از این کار امتناع می‌نماید و می‌گوید:

من حقوقی از دستگاه نمی‌گیرم و دولت هم برای بیمارستان گندی‌شاپور مساعدت‌های جاری و همیشگی ندارد. من و برادرزاده‌ام میخائیل بیمارستان گندی‌شاپور را برای خاطر خدا اداره می‌کنیم (۱۶).

۴) اساتید جندی‌شاپور و تألیف‌ها و ترجمه‌های چشمگیر ایشان

تعداد اساتید و فارغ التحصیلان این دانشگاه بسیار زیاد بود، چنانکه تألیف‌ها و ترجمه‌های ایشان نیز بسیار بود. تعداد چشمگیر اساتید و حجم شگفت‌آور تألیف‌ها و توانمندی و مهارت پزشکان و اساتید و ساخت انواع داروها و توسعه‌ی گیاه‌شناسی حاکی از عظمت این دانشگاه و نیز دیرینگی آموزه‌های طبی پارسی می‌نماید (۱۷).

برخی از اساتید و دانشمندان معروف جندی‌شاپور عبارتند از: جورجیس، بُختیشوع بن جورجیس، عیسی بن شهلافا، ماسرجیس، عیسی بن ماسرجیس، صهاربخت، عیسی بن صهاربخت، ابراهیم، سرجس، سهل کوسج، شاپور بن سهل، یوحنا بن بُختیشوع، بُختیشوع بن یوحنا، ابن ماسویه، بُختیشوع بن جبرئیل، دهشتک، شیر شوع بن قطرب، جبرئیل بن عبدالله، یوسف الناقل و ... که اینک جهت آشنایی بیشتر با این مکان عظیم علمی- تحقیقاتی به معرفی برخی از این اساتید و پاره‌ای از تألیف‌های ایشان اشاره می‌شود:

جورجیس

وی در صنعت طب اطلاعات کافی داشت و در انواع معالجات و مداوات خبره و آگاه و در جندی‌شاپور سرآمد بود. جورجیس به دربار منصور خلیفه‌ی عباسی (۱۵۸-۱۳۶ هـ‌ق) دعوت و طبیب او شد. به سبب مهارت فوق العاده‌اش نزد منصور مقامی ممتاز و منزلتی رفیع داشت. وی کتاب‌های زیادی به درخواست منصور، از یونانی به عربی ترجمه کرد. کتاب «کناش جورجیس» از آثار اوست و حنین بن اسحاق آن را از سریانی به عربی ترجمه کرد (۱۶).

بُختیشوع بن جورجیس

پیوسته در بیمارستان جندی‌شاپور به مدیریت و طبابت اشتغال داشت. از کتاب‌های اوست: «کناش مختصر» و «کتاب التذکرة » که برای پسرش جبرئیل نوشت (۶).

جبرئیل بن بُختیشوع

در سال۱۷۵ هـ‌ق. جعفر برمکی بیمار گردید و هارون الرشید، بُختیشوع را مسؤول درمان او نمود ولی بُختیشوع این مهم را به پسرش جبرئیل واگذار نمود و به جعفر برمکی گفت: «ابنی جبرئیل أمهر منّی و لیس فی الأطباء من یشاکله» ترجمه: پسر من جبرئیل از من ماهرتر است و هیچ یک از اطبا به پای او نمی رسند (۶) و جبرئیل به خوبی از درمان او برآمد. از آثار اوست: ۱- « رسالة إلی المأمون فی المطعم والمشرب»، ۲- «کتاب المدخل إلی صناعة المنطق»، ۳-«کتاب فی الباه»، ۴- «رسالة مختصرة فی الطب»، ۵- «کناش جبرئیل»، ۶- «کتاب فی صنعة البخور» که برای عبدا.. مأمون تألیف نمود (۶).

صهاربخت

ابویزید صهاربخت بن ماسرجیس که پدر وی ظاهراً همان ماسرجویه کهتر است، به احتمال در نیمه‌ی دوّم قرن ۲ هجری و نیمه‌ی اوّل قرن ۳ می‌زیسته است. صهاربخت، الکناش جورجس را تفسیر و تکمیل نمود و تفسیر را به فرزندش عیسی اهدا نمود. از آثار او «شرح الکناش» است که نسخه‌ای از آن در کتابخانه‌ی آستان قدس به شماره‌ی ۵۱۱۱ موجود می‌باشد (۲۰).

شاپور بن سهل

شاپور دایماً در بیمارستان جندی‌شاپور مشغول معالجه‌ی بیماران بود. وی مردی دانشمند و عالم به خواص داروهای مفرده و ترکیب آن‌ها بود. وی در سال ۲۴۷ هجری به خدمت متوکل، خلیفه‌ی عباسی در آمد و به خلفای بعد از او هم خدمت کرد و در سال ۲۵۵ هجری وفات نمود. آثار او عبارتند از:

۱) کتاب «الأقرابادین کبیر» که در ۱۷ باب تدوین شده است و در بیمارستان به آن عمل می‌کردند تا آنکه قرابادین

[Downloaded from jiitm.ir on 2026-11-08]

ابن‌تلمیذ در قرن ششم هجری تألیف گردید. از این کتاب نسخه‌ای در کتابخانه‌ی ملک شماره‌ی ٤٢٣٤ موجود است. ٢- کتاب «قوی الأطعمة و مضارها و منافعها» در کتابخانه‌ی حلب، ٣- کتاب «الرد علی حنین فی کتابه فی الفرق بین الغذاء و الدواء المسهل»، ٤- کتاب «القول فی النوم و الیقظة»، ٥- کتاب «أبدال الأدویة»، ٦- کتاب «صنعة الأدویة المرکبة» ٧- کتاب «الأشربة و منافعها و مضارها» (٢٠).

ابن ماسویه

ابوزکریا یوحنا یحیی بن ماسویه خوزی (٢٤٣-١٧٢ ق) از شاگردان برجسته‌ی جبرائیل و رئیس شاگردان او بود و در روزگار مأمون لقب طبیب المملکة یا طبیب الملک یافت و پزشک برجسته‌ای چون ابن ربّن طبری او را ستود. ابن‌ماسویه آثار گران‌بهایی همچون «دغل العین» از خود برجای نهاده است که اوّلین اثر وی و نیز متن درسی دانشجویان بوده است و چشم پزشکان برای دریافت گواهینامه‌ی رسمی می‌بایست آن را در یاد می‌داشتند و امتحان می‌دادند. نویبورگر بر اساس مطالبی که رازی آورده، نتیجه گرفته است که یوحنا در داروشناسی نیز اطلاعاتی داشته است. یکی از کهن‌ترین منابعی که در زمان ابن‌ماسویه تدوین شده است و نویسنده در تألیف آن از نظرات ابن‌ماسویه بهره برده، کتاب فردوس الحکمة ابن‌ربن طبری است. همچنین موفق الدین هروی در کتاب الأبنیة عن حقائق الأدویة، ابوریحان بیرونی در الصیدنه، ابن‌بطلان در تقویم الصحه و ابن‌بیطار در جامع المفردات بسیار از او نقل کرده‌اند. مشهورترین شاگرد او حنین ابن‌اسحاق است که چندی نزد ماسویه پزشکی خواند و چون استاد او را از خود راند حنین به جدّ به تحصیل علم همت گماشت و چنان پرآوازه شد که ابن‌ماسویه، خود، او را بسیار ارج می‌نهاد. ابن‌ماسویه با تعداد کثیری از دانشمدان و وزیران دوستی داشت و کندی، فیلسوف مشهور رساله‌ای در «نفس » برای او نوشت.

حدود ٥٠ اثر از ابن‌ماسویه یاد شده و یا به او منسوب گردیده است. ظاهراً شماری از آن‌ها به نام‌ها و عناوین مختلفی شهرت یافته بودند که بعدها هریک را اثر مستقلی پنداشته‌اند. از این رو تا همه‌ی نسخه‌های موجود از آثار او که در کتابخانه‌های جهان موجود است، بررسی و مقایسه نشود، فهرست دقیق و کاملی از آثار ابن‌ماسویه نمی‌توان تهیه کرد. برخی از آثار چاپی ابن ماسویه عبارتند از:

١- کتاب «الأزمنة» یا «الأزمنة و الأمکنة»، ٢- کتاب «جواهر الطیب المفردة باسمائها و صفاتها و معادنها»، ٣- کتاب «الجواهر و صفاتها و فی‌أیّ بلد هی و صفة الغواصین و التجار»، ٤- کتاب «الحمیات»، ٥- کتاب «دغل العین»، ٦- کتاب «الکناش المشجره یا المشجر»، ٧- کتاب «ماء العشیر»، ٨- کتاب «النوادر الطبیة» یا «الفصول الحکمیة و النوادر الطبیة» یا «الفصول» و برخی از آثار خطی ابن ماسویه عبارتند از :

١- کتاب «الأدویة المسهلة» که ظاهراً همان «اصلاح الأدبیة المسهلة» یا «فی ترکیب الادبیة المسهلة» است، ٢- کتاب «البستان و قاعدة الحکمه و شمس الاداب»، ٣- کتاب «ترکیب طبقات العین و علل‌ها و أدویتها»، ٤- کتاب «التشریح»، ٥- کتاب «الجذام»، ٦- کتاب« الجنین»، ٧- کتاب «الحیوان»، ٨- کتاب «خواص الأغذیة و البقول و الفواکه»، ٩- کتاب «دفع ضرر الأغذیة»، ١٠- کتاب «السموم و علاجها»، ١١- «علاج النساء اللواتی لا یحبلن»، ١٢- «فی الصداع و علله و اوجاعه و ادویته» یا «علاج الصداع»، ١٣- کتاب «مالیخولیا و اسبابها و علاماتها و علاجها»، ١٤- کتاب «المرة السوداء، ١٥- کتاب «معرفة محنة الکحالین»، ١٦- کتاب «المنجح فی الصفات و العلاجات» (٢١).

بُختیشوع بن جبرئیل

طبیبی است در کمال حذاقت و از خاندان طبابت. پس از مرگ پدرش پزشک مخصوص مأمون شد. در زمان خلافت واثق، محمد بن عبد الملک زیات و ابن ابی‌داود بر بُختیشوع به علّت اعتبار تمام و نام بلند و اشتهار به دانشمندی و سماحت، حسد بردند و با او دشمنی ورزیدند و پیوسته واثق را بر وی می‌شورانیدند، تا اینکه در سال ٢٣٠ هجری حکم بر اخراج او به جندی‌شاپور نمود و همه‌ی اموال او باز گرفت و بار دیگر در دوره‌ی متوکل به بحرین تبعید گردید و در سال ٢٥٦ فوت شد. از آثار اوست ١- «کتاب فی الحجامة علی طریق المسألة و الجواب»، ٢- «رسالة التی عملها الی المأمون فی تدبیر البدن

[Downloaded from jiitm.ir on 2026-11-08]

جوابا عن کتابه یسأل ذلک»، ۳- «نصائح الرهبان فی الأدویة المرکبة»، ٤- «رسالة فیها نکت من مخفیات الرموز فی الطب»، ٥- «نبذة فی الطب» (٦).

عبید الله بن جبرئیل بن بُختیشوع بن جورجس

وی طبیبی فاضل و در صنعت طب خوش دست بود. اصول و فروع طبی را در نهایت اتقان و استحکام می‌دانست و از جمله ممتازان در علم طب و مطلعین در این فن بود. عبیدالله بن جبرائیل در سال چهارصد و پنجاه و اندی وفات نموده است. کتاب‌های عبیدالله بن جبرائیل به شرح زیر است:

۱- «مقالة فی الاختلاف بین الألبان»، ۲- کتاب «مناقب الأطباء»، ۳- کتاب «روضة الطبیة»، ٤- کتاب «التواصل الی حفظ التناسل»، ٥- «رسالة الی استاد ابی‌طاهر بن عبدالباقی المعروف بابن‌قطرمین»، ٦- «رسالة فی بیان وجوب حرکة النفس»، ۷- کتاب «نوادر المسائل»، ۸- کتاب «تذکرة الحاضر و زاد المسافر»، ۹- کتاب « الخاص فی علم الخواص»، ۱۰- کتاب «طبایع الحیوان و خواصها و منافع أعضائها» (٦).

سرانجام جندی‌شاپور

در سال‌های آغازین پیدایش دین اسلام، این دانشگاه که شمار زیادی استاد ایرانی، یونانی، هندی و رومی را در خود جای داده بود، مورد توجه خلفای مسلمان قرار گرفت. ایشان در ابتدا برای فراگیری علوم و فنون این دانشگاه و دانش و تجربیات پزشکی آن، نمایندگان پزشکی از جانب حکومت اسلامی به این شهر روانه می‌داشتند، ولی با توسعه‌ی اسلام در ایران و استقبال مردم و دانشمندان ایرانی از آن و برقراری تبادل دینی و فرهنگی بین دو سرزمین در طول سالیان متمادی، خلفای اسلامی به خصوص خلفای عباسی را بر آن داشت که با کمک اساتید جندی‌شاپور الگویی نظیر دانشگاه جندی‌شاپور را در مرکز خلافت مسلمانان (بغداد) بنیان نهند. این بنیاد جدید با نام بیت الحکمة تأسیس و نخستین نسل از استادان آن همگی از دانش آموختگان جندی‌شاپور بودند. سرانجام، جندی‌شاپور با این همه سابقه‌ی درخشان و عظمت علمی در تاریخ، رفته رفته فروغ خویش را از دست داد. پس از تسلیم ایران در برابر مسلمانان در سال ٦۳۸ م و گرایش گسترده‌ی ایرانیان به دین مبین اسلام و مهاجرت چشمگیر دانشمندان به سرزمین اسلام و توجه خلفای عباسی به این دانشگاه و درخواست حکومت و استقبال جندی‌شاپوریان برای ساخت بیمارستانی بزرگ در پایتخت اسلام و انتقال تجربیات جندی‌شاپور به بغداد، آرام آرام جندی‌شاپور رو به افول رفت. اگر چه دلایل دیگری از جمله جنبش‌های سیاسی و هرج و مرج ناشی از جنگ‌ها و لشکرکشی‌ها و دیگر عوامل نیز به این امر کمک نمود. در هر حال خدمات این دانشگاه بزرگ به جامعه‌ی بشری و به فرهنگ و تمدن اسلامی همچنان در تاریخ می‌درخشد و الگوی مناسبی برای محققان و دانشمندان اسلامی و ایرانی می‌تواند باشد (۲۲).

سجادی در این باره چنین می‌گوید:

جندی‌شاپور با این پیشینه، به زنجیره‌ی پیوند دهنده‌ی تمدّن نوپای اسلامی با تمدّن کهن پیوست و یکی از نخستین و ارزشمندترین حلقه‌های آن شد. به این ترتیب باید پیوستگی بزرگ میان طب اسلامی با طب ایرانی و هندی و یونانی و نیز دانش نجوم را در جندی‌شاپور جستجو کرد نه در اسکندریه. مدرسه‌ی جندی‌شاپور در محیطی که مرکز تجمع دانشمندانی با ملیت‌های گوناگون بود، پزشکی ایرانی و هندی و یونانی را درهم‌آمیخت و زمینه را برای زایش پزشکی اسلامی هموار کرد. آمیزش مکاتب مختلف پزشکی در جندی‌شاپور از ترکیبی خبر می‌داد که بنیاد پزشکی عصر اسلامی شد، چنانکه پیشه‌ها و سازمان‌هایی که در آنجا بنیاد گرفته بودند نیز بر آنچه چندین قرن بعد در بغداد و دیگر مراکز تمدن اسلامی دیده شد، تأثیر زیادی نهاد. در واقع تاریخ پزشکی اسلام را در سده‌های نخست باید دارای دو مکتب شمرد. مکتب جندی‌شاپور و مکتب بغداد که این مکتب اخیر، خود پرورده‌ی مکتب نخستین بود (۲۳).

یکی از شواهد مسلم تاریخ، ارتباط رسمی جندی‌شاپور با دستگاه خلافت عباسی در روزگار منصور خلیفه در سال ۱٤۸ هجری می‌باشد؛ خلیفه به بیماری دشواری مبتلا گشت که همه‌ی مشاوران طبی پیرامون خویش را حیران و در درک و تشخیص آن ناتوان ساخت. وی جورجیس رئیس بیمارستان

[Downloaded from jiitm.ir on 2026-11-08]

جندی‌شاپور را احضار کرد. جورجیس نخست از پذیرفتن این دعوت خودداری کرد و سر انجام به اصرار او، آن دعوت را پذیرفت و به بغداد رفت. وی در مداوای خلیفه موفق شد و بسیار مورد احترام خلیفه قرار گرفت، خلیفه او را به اصرار در نزد خویش نگاه داشت؛ ولی چهار سال بعد جورجیس به بهانه‌ی بیماری و نیز دیدار خانواده به جندی‌شاپور که آن را بسیار دوست می‌داشت بازگشت (۱،۲٤).

از این پس تعدادی از بزرگترین پزشکان و دانش آموختگان جندی‌شاپور یکی پس از دیگری با مهاجرت به بغداد و برخورداری از حمایت خلفا اندک اندک مکتب طبی نوینی را بنیان گذاردند و در بغداد از چنان شکوهی برخوردار شدند که هیچ کس به پزشکان غیر جندی‌شاپوری اعتنا نمی‌کرد. شکایت اسد بن جانی پزشک، درباره کسادی کار خود در بازار کار پزشکی و رونق بازار جندی‌شاپوریان جالب توجه است: (۲۵)

کسی به او گفت امسال سال بیماری‌زایی است. بیماری در مردم فراوان شده و تو هم مردی دانشمندی، پس چرا بازارت از رونق افتاده است؟ اسد بن جانی پاسخ داد: نخست آنکه من مسلمانم و مردم مدّت‌ها پیش از آنکه من پزشک شوم و حتّی پیش از آنکه به دنیا بیایم، بر آن بوده‌اند که مسلمانان هیچ گاه پزشک خوبی نمی‌شوند. دوّم آنکه نامم اسد است حال آنکه می‌باید صیلیبا یا مراییل یا یوحنا یا بیرا باشد. کنیه من ابوالحارث است در صورتی که می‌باید ابوعیسی یا ابوزکریا یا ابوابراهیم باشد. من عبایی از کتان سفید می‌پوشم در حالی که می‌باید عبایی از حریر مشکی بپوشم. زبان من هم عربی است، در صورتی که می‌باید به زبان جندی‌شاپوریان سخن بگویم.

بدین سان نخستین بیمارستان دوره‌ی عباسی به امر هارون الرشید دایر شد. او چون مهارت پزشکان جندی‌شاپور مقیم بغداد را مشاهده کرد به پزشک جندی‌شاپوری خود جبرائیل بن بُختیشوع دستور داد بیمارستانی نظیر بیمارستان جندی‌شاپور در بغداد تأسیس کند، در این موقع رئیس بیمارستان جندی‌شاپور، دهشتک بود، هارون از او خواست تا ریاست بیمارستان بغداد را بپذیرد ولی دهشتک نپذیرفت و افراد دیگری را از جندی‌شاپور معرفی نمود و بدین سان نخستین نسل از اساتید آن مرکز در بغداد از دانش‌آموختگان جندی‌شاپوری انتخاب شدند (۱).

«خوزیان» پزشکانی از جندی‌شاپور

با مطالعه‌ی برخی کتاب‌های طبی قدیم از جمله «الحاوی» رازی، «القانون» ابن‌سینا، «الجامع» ابن‌بیطار و «الصیدنه» بیرونی، بارها با واژه‌های «خوز» و «خوزی» در عبارت‌های مختلف و با ساختارهای متفاوت روبرو می‌شویم که حاکی از سخنان خوزیان است. در کتاب‌های فوق حدود ۳۰۰ مورد، از ایشان نقل قول شده است. در ذیل به برخی از دیدگاه‌های خوزیان درباره‌ی مفردات دارویی و طبی اشاره می‌شود:

قال الخوزی: (أشترغاز) یطول الشعر و یقتل القمل و ثمرته السم.

خوزی گفته است: آن مو را بلند می‌کند و شپش را می‌کشد و میوه‌اش سّم است.

قال الخوز: (سورنجان) اصل نبات ینبت فی الخریف فی السفوح قبل الأمطار.

خوزیان گفته‌اند: آن ریشه‌ی گیاهی است که در فصل پاییز در کوهپایه‌ها قبل از بارش باران می‌روید.

الخوز قالت: الوج جید لثقل اللسان.

خوزیان گفته‌اند: اگیر ترکی برای سنگینی زبان خوب است.

قالت الخوز قاطبة: إنّ دمه (السلحفاة) و بوله بالغ النفع جدا للفتق بالصبیان متی خلط به شیء من مسک و ...

همه‌ی خوزیان به اتفاق گفته‌اند: خون لاک پشت و ادرارش برای فتق کودکان بسیار عالی است، اگر با مقداری مشک ترکیب شود و...

قالت الخوز: إنّها (الحلبة) تنقی الصدر.

خوزیان گفته‌اند: شنبلیله، سینه را پاک می‌کند.

اجتمعت الخوز علی أنه متی احتملت فرزجة من زبل الفیل منع الحبل بعد ذلک أبدا أبدا.

خوزیان اتفاق نظر دارند بر اینکه وقتی سرگین فیل در ناحیه‌ی واژن برداشته شود، از آن پس، از باردار شدن برای همیشه جلوگیری می‌کند.

خوزیان همچنین به برخی قرابادین‌ها و داروهای مرکبه در درمان برخی بیماری‌ها همچون «بخر»[۷]، « نفث الدم»[۸]، «شوصه»[۹]، «فواق»[۱۰]، «کلف»[۱۱] و... اشاره نموده‌اند.

با توجه به جملات فوق الذکر که تنها پاره‌ای از نظرات

[Downloaded from jiitm.ir on 2026-11-08]

خوزیان می‌باشد، عبارت‌هایی همچون «قال الخوزی»، «قال الخوز»، «الخوز قالت»، «قالت الخوز قاطبة»، «قالت الخوز»، «اجتمعت الخوز علی» و... دلالت بر فرد یا گروه یا مکتبی خاص می‌کند که از دیدگاه‌ها و نظرات خاصی در زمینه‌ی داروسازی و طب برخوردار بوده‌اند. این نظریات گاهی به گونه‌ی انفرادی و گاهی به صورت گروهی ارایه می‌شده است که در کتاب یا کتاب‌هایی جمع‌آوری و در اختیار دانشمندان قرار گرفته است و آن‌ها نیز از این کتاب‌ها به عنوان مرجعی معتبر استفاده نموده‌اند و در کتاب‌های خویش به آن‌ها استشهاد کرده‌اند.

چنانکه از نام «الخوز» در کتاب‌های طبی بر می‌آید و با توجه به بحث‌های پیشین درباره‌ی سابقه‌ی تاریخی و جغرافیایی این واژه، چنین به نظر می‌رسد که خوزیان گروهی از دانشمندان جندیشاپوری با لقب «خوزی» بوده‌اند که احتمالا مکتب طبی مستقلی در جندی‌شاپور داشته‌اند که آن برگرفته از یکسری مبانی و آموزه‌هایی بوده که از اجداد و نیاکان خود به ارث برده‌اند.

زریاب در مقدمه‌ی کتاب «الصیدنة» که موارد متعددی از مشتقات خوز توسط بیرونی در آن کتاب به کار رفته، اینچنین می‌گوید: (۲۶)

مقصود از الخوز همان اطبای مکتب جندی‌شاپور است که از زمان خسرو انوشیروان تا قرن سوّم هجری بزرگترین مرکز طبی برای ایران و عراق بوده است و اطبای نامداری به جهان اسلام عرضه داشته است. عبارت فی الخوز همان کتاب یا کتاب‌هایی را که اطبای این مکتب در داروشناسی و طب نوشته‌اند، بیان می‌کند. این کتاب یا کتاب‌ها به صورت جمعی یا گروهی نوشته شده بودند و چنین می‌نماید که اگر همگی بر مطلبی متفق بودند، در نقل از آن به قالت الخوز تعبیر شده و اگر یکی از ایشان مطلبی خاص به خود، اظهار داشته بود از گفته‌ی او به قال الخوزی تعبیر شده است.

لکلرک نیز در این‌باره مطالبی نقل کرده است: (۲۷)

سراپیون بزرگتر (پدر) سه بار در ترجمه‌ی لاتین و سراپیون کوچکتر (پسر) ۲۶ بار کلمه‌ی خوز را آورده‌اند. اینکه سراپیون بزرگتر از «الخوز» نقل می‌کند به ادوار نخستین طب عربی مربوط می‌شود، یعنی به آغاز قرن نهم مسیحی و از این جهت است که مسأله اهمیت و اصالت بیشتری پیدا می‌کند. ابن‌ماسویه ۸ بار، ابن‌بیطار ٤٤ بار، ابن‌سینا ۱۳ بار و تذکره سویدی در مواضع متعدد این کلمه را آورده‌اند و اینکه خود کلمه به شکل‌های گوناگون نقل شده است. در متن ابن‌بیطار و رازی تقریباً همه جا «الخوز» است، امّا «الخوزی» نیز دیده می‌شود. یک سوّم منقولات در ترجمه‌ی لاتین حاوی «الخوزی» است. ابن‌سینا هر دو صورت را دارد، امّا معلوم نیست که مقصود از آن، نسبت است یا اسم. سویدی هم همواره «الخوز» را آورده و ترجمه‌ی عبری الأدویة المفردة سراپیون همواره «الخوزی» دارد. ترجمه‌های لاتینی سراپیون پدر و پسر و ابن‌ماسویه پیوسته «الخوزی» است که معلوم می‌شود، در اصل عبری آن نیز چنین بوده است. او همچنین اشاره می‌کند که در نقل از «الخوز» ترجمه‌های لاتینی گاهی بجای (dixit) قال، واژه‌ی (dixerunt) قالت دارد که مؤید متن عربی آن است. در الجامع ابن‌بیطار نیز بارها به جای «قال» فعل «قالت» آمده است که با ترجمه‌ی لاتینی مطابق است. این امر به اضافه‌ی صورت غالب «الخوز» و نیز فقدان وجهی که مشخص کند «الخوز» یک متن بوده است، این حدس را پیش می‌آورد که مقصود از «الخوز» نظر طبی مکتب جندی‌شاپور واقع در خوزستان بوده است.

زریاب نظر مایرهوف را چنین می‌آورد: (۲۶)

مایرهوف در مقدمه‌ی آلمانی صیدنة حدس لکلرک را تأیید می‌کند و می‌گوید مقصود از الخوز، مکتب مشهور اطبای جندی‌شاپور واقع در خوزستان است که در قرن پنجم مسیحی بوسیله‌ی خسرو انوشیروان تأسیس شده بود و تا قرن سوّم هجری از اعتبار و احترام زیادی برخوردار بود.

سزگین نیز در این‌باره مطالبی ارایه نموده است؛ ولی در مفهوم برخی افعال و واژه‌ها در داخل عبارات دچار ابهام و اشتباه شده است. سزگین چنین حدس می‌زند که چون فعل مؤنث «قالت» آمده پس مقصود از «الخوز» نام زنی است که طبیب بوده است و اینکه آیا این زن از جندی‌شاپور بوده یا سریانی و یا عربی مسیحی، چیزی معلوم نیست، امّا می‌توان

[Downloaded from jiitm.ir on 2026-11-08]

حدس زد که او متأخر از قرن دوّم هجری یا هشتم مسیحی نبوده است. او همچنین می‌افزاید خوز باید نام یک تن باشد زیرا در الحاوی بارها «الخوز و ابن‌ماسویه» و «الخوز و ابن‌ماسه» و «شرک و الخوز و ابن‌ماسویه» و... آمده است (۲۰).

این نظر سزگین به خصوص درباره‌ی عبارت «قالت الخوز أنه» که به گمان وی «قالت الخوزانه» بوده و واژه‌ی «الخوزانه» یک کلمه و آن هم نام یک پزشک زن می‌باشد، جای تأمل و بررسی دارد؛ در حالی که ترجمه‌ی آن عبارت به معنای «خوزیان گفته‌اند که...» می‌باشد.

نتیجه‌ی آن که عبارت‌هایی همچون «قال الخوزی»، «قال الخوز»، «قالت الخوز قاطبة» و «الخوز قاطبة» و «اجتمعت الخوز علی» و ... به صراحت می‌رساند که الخوز، گروهی از دانشمندان منسوب به خوزستان هستند که به اطبای جندی‌شاپوری شهرت داشته‌اند. خوزیان پزشکانی از جندی‌شاپور بوده‌اند که به تعلیم و تعلّم می‌پرداخته و آموزه‌های ثابت شده‌ی پزشکی خود را با آموخته‌های بدست آورده از مکاتب و ملل دیگر توسعه داده و با ثبت آن‌ها در کتاب‌های مرجع خود در اختیار جامعه‌ی بشری قرار داده‌اند. این گروه علاوه بر کتاب‌های انفرادی به تألیف و تدوین جمعیِ برخی کتاب‌ها پرداخته‌اند که در زمینه‌ی طب و داروسازی بوده است. عبارت‌هایی همچون «فی الخوز»، «جامع الخوز»، «کناش الخوز»، «الخوز فی شوسماهی»، «أصبت فی شوسماهی للخوز» و ... که در کتاب‌های طبی قدیم به آن‌ها اشاره شده، به روشنی می‌رساند که خوزیان کتاب‌های جمعی دایرة المعارف گونه‌ای داشته‌اند. احتمالاً این کتاب‌ها از اوّلین کتاب‌های پزشکی و داروسازی بوده‌اند که به صورت گروهی تألیف گردیده و اجماع خوزیان را برای جهانیان در دل تاریخ ثبت نموده‌اند و به علّت اهمیتی که این کتاب‌ها داشته‌اند تا قرن‌ها بعد به آن‌ها ارجاع می‌شده است و این حاکی از اصالت علمی و دید والای خوزیان و بیانگر اهمیّت و نظرات ایشان در مکتب پزشکی جندی‌شاپور می‌باشد. این همان روشی است که امروزه در نگارش کتاب‌های مرجع (Text book) در دانشگاه‌های بزرگ جهان نیز به کار می‌رود.

بیرونی در کتاب دیگر خود به نام «الجماهیر» هم در ذیل مبحث «المومیای» برای تکمیل و تأیید بحث خود به کتاب «کناش الخوز» اشاره نموده است و نظر «الخوز» را درباره‌ی مومیایی نقل می‌کند:

«و فی کناش الخوز– أنه یؤتی به من أرض ماه شبه القیر و هو صمغ یجری من حجر بین الجبال» ترجمه: در کناش خوز آمده که آن از سرزمین ماه آورده می‌شود و شبیه قیر است و آن صمغی است که از سنگی در میان کوه‌ها جاری می‌شود.

و مصحّح محترم همان کتاب نیز در پاورقی اشاره می‌نماید که کناش الخوز همان کتابی است که تألیف گروهی از اطبای جندی‌شاپور بوده است (۲۸).

اولمان نیز در کتاب خود که به زبان آلمانی است اشاره می‌نماید که کتاب «کناش الخوز» کتاب یا رساله‌ای طبی می‌باشد که اطبای جندی‌شاپور در خوزستان تألیف کرده بودند. گویا این کتاب به زبان سریانی بوده و قطعات فراوانی از ترجمه‌ی عربی آن در دست است و سپس به ذکر صفحاتی از الحاوی پرداخته که درباره‌ی خوز مطلب آورده است و بعد گفته‌ی بیرونی در الجماهیر و شواهدی از جامع الأدویة ابن‌بیطار را می‌آورد (۲۹).

گفتنی است، رازی هم علاوه بر اشارات متعدد خود به کتاب خوزیان در الحاوی با نام «شوسماهی» یا «شوشماهی» و نقل بیش از ۲۰۰ مورد از دیدگاه‌های آن‌ها که حاکی از وجود کتابی بزرگ از خوزیان در نزد او می‌نماید، به خصوص آوردن جملاتی مانند: «أصبت فی شوشماهی للخوز»[۱۲]. ترجمه: در کتاب شوشماهی خوزیان مواجه شدم با... که مؤید این نظر است. وی به کتاب دیگری از خوزیان در ذیل گیاه «کسیلا» اشاره دارد با نام «جامع الخوز» که عبارت آن چنین است: «و قیل فی جامع الخوز»[۱۳] که این احتمال می‌رود، جامع الخوز همان شوسماهی و یا کناش الخوز باشد و یا خود، کتاب مستقل دیگری باشد و این کتاب، احتمالاً اوّلین کتاب و یا از اوّلین کتاب‌ها در تاریخ است که توسط دانشمندان به صورت دسته جمعی و گروهی تألیف شده است. چه بسا چنین کتابی نتیجه‌ی سالها تلاش اساتید و دانشمندان جندی‌شاپور بوده باشد.

نکته‌ی قابل توجه این است که در برخی کتاب‌های تاریخی معتبر، گاهی به جای لقب «خوزیان» برای دانشمندان مکتب

[Downloaded from jiitm.ir on 2026-11-08]

خوز لقب «جندی‌شاپوریان» و یا «من أهل جندی‌شاپور» و گاهی نیز هر دو استعمال شده است از جمله:

ابن ابی‌اصیبعه در کتاب خود در ذیل نام شیرشوع بن قطرب که نهضت بزرگی برای جذب مترجمان و ترجمه‌ی آثار علمی ایجاد کرده بود چنین می‌گوید: (٦)

«من أهل جندی سابور... و هو أحد الخوز». ترجمه: او از اهالی جندی‌شاپور... و یکی از خوزیان است.

وی همچنین در ذیل نام ابن صهاربخت می‌گوید: (٦) «من أهل جندی‌سابور». ترجمه: او از اهالی جندی‌شاپور است و نیز به نقل داستانی از یوحنا بن ماسویه می‌پردازد و در آن به این نکته اشاره می‌کند که یوحنا که بیش از چهل سال در جندی‌شاپور خدمت ارزنده می‌کند، در خطاب به الواثق بالله خلیفه‌ی عباسی خود را با لقب خوزی معرفی می‌کند (٦).

قفطی نیز در معرفی پزشکان جندی‌شاپور گاهی با لقب «جندی‌سابوری» از آن‌ها نام می‌برد، از جمله در ذیل نام «بُختیشوع بن جورجیس» می‌گوید: «جندی‌سابوری»[14] و در ذیل نام «جبرئیل بن بُختیشوع» باز هم لقب «جندی‌سابوری»[15] را برای او می‌آورد و در معرفی جورجیس بن بُختیشوع می‌گوید: «جورجیس بن بُختیشوع الجندیسابوری»[16]. وی همچنین وقتی تأکید می‌کند که اهل جندی‌شاپور همیشه اطبایی حاذق بوده‌اند و از زمان اکاسره اهل آنجا به این صناعت مشهور بوده‌اند، حاکی از قدمت و دیرینگی پزشکی ایرانیان و آموزه‌های مخصوص ایشان در جندی‌شاپور می‌باشد (١).

در ترجمه‌ی کتاب «تقویم الصحة» ابن‌بطلان از عربی به فارسی در ذیل بحث «سیب ترش» نیز در اشاره به نظریه‌ی اطبای جندی‌شاپور از آن واژه استفاده شده است: (٣٠) «جندشاپوران و الجندیسابوریون»، سپس در ادامه اینگونه آورده است: «شراب سیب خام سبز، سود دارد بر زهر کرورا و این از جمله استنباط‌های جندی‌شاپورانست از جهت آنکه این حیوان بعسکر مکرم بود». وی همچنین در ذیل باذنجان و راسن با واژه‌ی «جندسابوران» دیدگاه‌های جندی‌شاپوریان را نقل می‌نماید (٣٠).

پایان سخن اینکه خوزیان پزشکانی از جندی‌شاپور بوده‌اند که دارای مکتبی خاص بوده و از اصول و آموزه‌های ثابت و مدونی برخوردار بوده‌اند و برای رشد و توسعه خود و دانشگاه جندی‌شاپور با دیگر دانشمندان از کشورها و ملل مختلف در تعامل و تبادل نظر بوده و سالیان متمادی دوشادوش آن‌ها به بحث، تحقیق، آزمایش، پژوهش، تألیف، ترجمه و برگزاری نشست‌های علمی و تخصصی پرداخته و در خدمت بشریت بوده‌اند. آن‌ها برای حفظ مکتب پزشکی خود و اشاعه‌ی دیدگاه‌های طبی و دارویی خود اقدام به تألیف جمعی کتاب‌های پزشکی خود نموده‌اند که سالیان متمادی مورد استفاده و استشهاد دیگر دانشمندان کهن در کتاب‌های طبی و دارویی خود از جمله الحاوی، القانون، الصیدنه و الجامع فی الأغذیة و الأدویة و ... بوده‌اند.

در پایان از فرهنگستان محترم علوم پزشکی، شاخه‌ی طب اسلامی و سنّتی که این مقاله برگرفته از طرح مصوب آن مؤسسه‌ی ارزشمند با عنوان «بازسازی کتاب خوز و خوزی» می‌باشد، تشکر و قدردانی به عمل می‌آید.

پی نوشت

[1] بیرونی، ابوریحان. کتاب الصیدنة فی الطب. تصحیح و مقدمه و تحشیه. زریاب، عباس. چاپ اوّل، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ص:٥٣٠، ١٣٧٠.

[2] ابن‌سینا، الشیخ الرئیس ابو علی: القانون فی الطب. تحقیق و تعلیق: الحسام، سعید. ج.١، دار الفکر، بیروت، ص:٧٢٣، ٢٠٠٥م.

[3] ابن‌البیطار، عبدالله بن احمد: الجامع لمفردات الأدویة و الأغذیة. ج.٣، منشورات معهد تاریخ العلوم العربیة و الاسلامیة، فی اطار جامعة فرانکفورت، ص:٩٦، ١٩٩٦م.

[4] الرازی، ابی بکر محمد بن زکریا. الحاوی فی الطب، چاپ اوّل، دائرة المعارف العثمانیه، حیدرآباد دکن، ١٩٥٥، ج.٢١، ص:٤٥.

[Downloaded from jiitm.ir on 2026-11-08]

[5] همان، ج.۹، ص:۱٤٥.

[6] الجامع، ج.۱، ص:٦٧.

[7] بخر: بوی بد دهان (الهروی، محمدبن یوسف. بحرالجواهر، چاپ اوّل، مؤسسه‌ی احیاء طب طبیعی، قم، ۱۳۸۷، ص:٦٨).

[8] نفث الدم: عبارت است از خونی که ظاهر شود از دهان (بحرالجواهر، ص:۳۷۱).

[9] شوصه: درد شکم و بادی که در پهلوی مردم پدید آید (نفیسی، علی اکبر: فرهنگ نفیسی. ج.۳، انتشارات خیام، تهران، ص:۲۰۹٦، ۱۳٤۳)

[10] فواق: سکسکه (بحرالجواهر، ص:۲۹۷)

[11] کلف: تغییر رنگ پوست به سیاهی و حدوث آثاری همچون مدة در آن که بیشتر در صورت ظاهر می شود (بحرالجواهر، ص:۳۲۳)

[12] الحاوی، ج.۲۰، ص:٤۱۲

[13] همان، ج.۲۱، ص:۳٦٦

[14] قفطی، علی بن یوسف: تاریخ الحکماء. ترجمه: دارایی، بهمن. انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ص:۱٤۰، ۱۳۷۱.

[15] همان، ص:۱۸۳

[16] همان، ص:۲۱

منابع:

۱. قفطی، علی بن یوسف: تاریخ الحکماء. ترجمه: دارایی، بهمن. انتشارات دانشگاه تهران، تهران، صص:۱۸۵– ۱۸۳، ۲۱۸–۲۱۷، ۵۱۸–۵۱۷، ۱۳۷۱.

۲. امام شوشتری، محمدعلی: تاریخ جغرافیایی خوزستان. مؤسسه‌ی مطبوعاتی امیرکبیر، تهران، ص:۱۳۷، ۱۳۳۱.

۳. الاصطخری، ابو اسحاق فارسی: کتاب الأقالیم. مکتبة المثنی، بغداد، ص۵۱، ۱۹٦۰م.

۴. الحموی، یاقوت بن عبدالله: معجم البلدان. ج.۲و۸، دارصادر، بیروت، ص:٤۰٤، ۳۰۵، ۱۹۷۷م.

۵. ابن حوقل، ابوالقاسم محمد: سفرنامه. ترجمه: شعار، جعفر. مؤسسه‌ی انتشارات امیرکبیر، تهران، ص:۲٦، ۱۳٦٦.

۶. ابن ابی اصیبعه، موفق الدین ابو العباس احمد بن القاسم: عیون الانباء فی طبقات الاطباء. شرح و تحقیق: نزار، رضا. دار الفکر، بیروت، صص: ۱۸۷–۱۸٦، ۲۰۱، ۲۲۸، ۲٤٤، ۲۸۳، ۱۹۵٦م.

۷. وبلاگ شخصی، پردیس پارس. آموزش دبیره های میخی پارسی باستان و خوزی هخامنشی.آدرس اینترنتی: http://pardiseparse.blogsky.com/1386/06/25 [آخرین تاریخ دسترسی: ۲۰ اسفند ۱۳۸۹].

۸. پیرنیا، حسن: تاریخ ایران باستان. مؤسسه‌ی انتشارات نگاه، تهران، صص:۱۱۹۵–۱۱۸۹، ۱۳۸٤.

۹. مقدسی، محمد: احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم. ترجمه: منزوی، علینقی. شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، تهران، ص:٦۰٦، ۱۳٦۱.

۱۰. دینوری، ابو حنیفه: الأخبار الطوال. ترجمه: مهدوی دامغانی، محمود. انتشارات نی، تهران، ص:٤۹، ۱۳٦۸.

۱۱. محمدی، محمد: فرهنگ ایرانی پیش از اسلام و آثار آن در تمدّن اسلامی و ادبیات عربی. انتشارات دانشگاه تهران، تهران، صص:۲۷۲، ۲۷٦، ۲۹۰، ۱۳۵٦.

۱۲. ممتحن، حسینعلی: سرگذشت جندی شاپور. انتشارات دانشگاه جندی‌شاپور، اهواز، ص:۳۱، ۱۳٤۷.

۱۳. فردوسی، ابوالقاسم: شاهنامه. چاپ اوّل، انتشارات ققنوس، تهران، ص:٤۹۷، ۱۳۸۱.

۱۴. الندیم، محمدبن‌اسحق: الفهرست. ترجمه و تحقیق: تجدد، محمدرضا. انتشارات اساطیر، تهران، صص:۳٦۵–۳٦۰، ۳۳۳، ۱۳۸۱.

۱۵. زیدان، جرجی: تاریخ تمدن اسلام. ترجمه: جواهرکلام، علی. مؤسسه‌ی انتشارات امیر کبیر، تهران، ص:۱۲۳، ۱۳۸٦.

۱۶. ابن‌ابی‌اصیبعه، احمد ابن‌قاسم: عیون الأنباء فی طبقات الأطباء. ترجمه: غضبان، جعفر؛ نجم آبادی، محمود. سازمان چاپ دانشگاه

[Downloaded from jiitm.ir on 2026-11-08]

تهران، تهران، صص:۳۲٤، ۳۲۲-۳۱۷، ۱۳٤۹.

۱۷. تاجبخش، حسن: تاریخ بیمارستان‌های ایران (از آغاز تا عصر حاضر). پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، صص:۸، ۱٦، ۱۳۷۹.

۱۸. ابن‌جلجل، ابو داود سلیمان ابن‌حسان: طبقات الأطباء و الحکماء. ترجمه: امام، سیّد محمّد کاظم. انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ص:۱۲۵، ۱۳٤۹.

۱۹. منتخب کلیله و دمنه. به اهتمام: قریب، عبدالعظیم. انتشارات اهورا، تهران، ۱۳۸۷.

۲۰. سزگین، فؤاد: تاریخ نگارش‌های عربی. ترجمه: جهانداری، کیکاووس. سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، صص:۳۱۹، ۳۲۱، ۲۵٤، ۱۳۸۰.

۲۱. دائرة المعارف بزرگ اسلامی. ج.٤، انتشارات دائرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران، صص:٥٦٦-٥٦۳، ۱۳۸۵.

۲۲. الگود، سیریل: تاریخ پزشکی ایران و سرزمین‌های خلافت شرقی. ترجمه: فرقانی، باهر. مؤسسه‌ی انتشارات امیرکبیر، تهران، ص:۷۰-٦۸، ۱۳۷۱.

۲۳. سجادی، صادق: جندی‌شاپور در دوره‌ی اسلامی. نامه‌ی پژوهش، فصلنامه‌ی تحقیقات فرهنگی: بهار، ۱۳۷٦، شماره‌ی ٤، ص:۲۷۰.

۲۴. براون، ادوارد: تاریخ طب اسلامی. ترجمه: رجب نیا، مسعود. چاپ پنجم، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، صص:۵۷-۵٦، ۱۳۷۱.

۲۵. اولیری، دلیسی: انتقال علوم یونانی به عالم اسلامی. ترجمه: آرام، احمد. چاپ دوّم، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ص:۲٤٤، ۱۳۷٤.

۲۶. بیرونی، ابوریحان. کتاب الصیدنة فی الطب. تصحیح و مقدمه و تحشیه: زریاب، عباس. چاپ اوّل. مرکز نشر دانشگاهی، تهران، صص:۲۵،٤٤، ۱۳۷۰.

27. Leclerc, L. *Histoir de la Medicine Arabe*. New York: N.Y.Burt Franklin; 1876. P.277-8.

۲۸. بیرونی، ابوریحان: الجماهر فی معرفة الجواهر. الطبعة الاولی، مطبعة جمعیة دائرة المعارف العثمانیة، حیدرآباد الدکن، ص:۲۰۵، ۱۳۵۵.

29. Ullmann, M. *Die Medizin Im Islam*; Leiden: E J Brill; 1970.

۳۰. ابن‌بطلان، مختاربن حسن: تقویم الصحّة. [مترجم نامعلوم]. تصحیح: یوسفی، غلامحسین. انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ص:۱۱، ۱۳۸۲.

[Downloaded from jiitm.ir on 2026-11-08]